



□ تقي واحدي

احزاب شیعی و فقدان انگیزه

زمستان ۱۳۵۸ که قوای نظامی شوروی سابق، اقدام به اشغال افغانستان کردند، تعدادی از احزاب نو تشکیل افغان به سرعت در حال جذب و سازماندهی مجاهدینی بودند که به صورت خودجوش در مناطق محل سکوتشان، علیه حکومت مرکزی دست به قیام مسلحانه زده بودند. این مجاهدین که ظرف یک سال یعنی از زمستان ۱۳۵۷ تا زمستان ۱۳۵۸ توانسته بودند عمده نقاط کوهستانی افغانستان را از چنگ دولت وقت آزاد کنند، اکنون سلطه حکومت در شهرهای بزرگ را نیز تهدید می کردند. این قدرت بابی روزافزون که در عین حال فاقد برنامه ریزی تشکیلاتی بود، موجب برانگیخته شدن رقابتها و کشمکشهایی در میان قوماندانها و افراد شاخص مجاهدین شد.

همزمان با فعل و انفعالات یاد شده، تعدادی از مخالفان سیاسی رژیم خلقی که بعضاً از چنگ دستگیریه و اعدامهای وسیع این رژیم جان به سلامت برده و توانسته بودند خود را به کشورهای همسایه ایران و پاکستان برسانند، به تناسب اهدافی که در سر می پروراندند، ایجاد تشکلهای سیاسی را روی دست گرفتند. مؤسسان این تشکلهای سیاسی که از جانب دولتهای میزبان نیز حمایت می شدند، برخی از پیروان خود را به داخل افغانستان فرستادند تا به جلب و جذب مجاهدین بپردازند. در این برهه عوامل ذیل موجب شد که تقریباً تمامی مجاهدین به سرعت جذب این سازمانها یا تشکلهای جدیدالتأسیس شوند؛

۱. دشمنی آشتی ناپذیر با رژیم خلقی که دست به هتک حرمت اسلام و شخصیت های مذهبی زده بود زمینه تجاوز ارتش شوروی کمونیست به کشور را فراهم آورده بود.

۲. تشدید رقابتها میان قوماندانان محلی مجاهدین بر سر کسب ریاست منطقه محل سکوتشان.

۳. رسیدن وعده کمکهای مالی و تسلیحاتی

از سوی نمایندگان احزاب و تشکلهای تازه تأسیس.

عوامل فوق و برخی عوامل کم اهمیت تر دیگر دست به دست هم داد و شرایط را برای رسمی و تشکیلاتی شدن اختلافهای مجاهدین مهیا کرد. هرچند حضور قوای شوروی در افغانستان سبب می گردید که توجه عمده گروههای مجاهدین معطوف به نبرد برای پایان دادن به اشغال کشورشان باشد، انگیزه های بسیار نیرومند تشکیلاتی و انعطاف ناپذیری در میان اعضای احزاب مذکور، آنها را به سمت رفع مشکلات و اختلافات فی مابین، از طریق حذف فیزیکی رقبای خود کشاند.

بدین ترتیب بلر کشمکشها و نزاعهای دوامدار ذات البین احزاب مجاهدین در سرتاسر مناطق تحت کنترلشان کاشته شد. گروههای شیعه مذهب مجاهدین افغان نیز در چوکات همین پروسه قابل ارزیابی هستند. با در نظر داشت این نکته که پیمودن پروسه مذکور در احزاب شیعی نسبت به همتایان دیگرشان تفاوتهایی دارد که عمدتاً ناشی از کم تجربگی رهبران آن در به کارگیری مناسب و مدبرانه ابزارهای سیاست بوده است.

یکی از مهمترین این تفاوتها تندروی افراطی در اجرای برنامه های غیرواقعیانه ای بود که سبب ناپایداری و تزلزل شدید در جامعه پیرو گردید و در نهایت به فاصله گیری هواداران و سطوح میانی گروهها از رهبران آن منجر شد. با این توصیف می پردازم به شرح بیشتر زمینه ها و عوامل ایجاد فاصله مذکور.

همان طور که ذکر شد، یکی از جاذبه های احزاب، جلب و سازماندهی کمکهای خارجی بود. احزاب شیعی گرچه در مجموع از این قاعده مستثنی نبودند، به دلیل این که غالباً در ایران پس از انقلاب تأسیس یافته بودند و متأثر از شعارها و اندیشه های رهبران انقلاب اسلامی ایران مبارزه می کردند، مورد بی مهری دول





بسیاری از قادیان بهشت نشین و
 باغی به نظر آید. وقتی همش در شیشه
 کرمان و بندگی دیگران رخصت
 پس نه من توانم از آن کوه کرده به
 و نه به من توانم فرو کشیدند
 از هر چه ما فر گشته به
 پیش روزگش تو وقت رنجی
 می کرد. گرچه هنوز هم
 حسی جریان دارد، اما از
 رفت چندان قلب و
 زنده ای بقا □

به آن می نماند که فضای تاریک
 از آن بیدار بودی برای آزادی
 از سوزش که قیله به یادش
 بیکر از آن می کشی
 ترسیدند که می
 شدند بر چیزی دست
 گذاشته جای نماند
 زایل گشتند و سینه
 آهسته آهسته در
 آهسته آهسته در
 باقی از آن می کشی
 زنده ای بقا □

مردان زود و ظهور نشینان زنده
 در حاشیا فرستادن از افغانستان

دستاوردهای ثروت، قدرت و حرمت اجتماعی محروم احساس می کردند. ۲. درک این نکته از سوی هواداران و سطوح میانی احزاب که رسیدن به آرمان های مطروحه، طی کردن مسیر پر فراز و نشیبی را می طلبد که با توجه به تواناییهای فکری و استراتژی کاری احزاب و همین طور شرایط فرهنگی و اقتصادی خودشان، امکان تحقق آنها حداقل در دوران حیاتشان غیر ممکن است. این هواداران نتیجه گرفتند که با تمسک به شعارهای اصولی، نه تنها به امتیازی دست نیافته اند که حتی از رسیدگی به وضعیت زندگی شخصی خود نیز غافل مانده و بدین صورت به موقعیت اجتماعی پایین تری سقوط کرده اند. ۳. پی بردن به این واقعیت از جانب هواداران احزاب که حتی رسیدن به آرمانهایی که آنها سرنوشت خود را به آن گره زده بودند، فقط ممکن است قسمتی از جنبه های زندگی شان را تأمین کند و بخش زیادی از سعادت در زاویه های دیگری از زندگی نهفته بوده است که آنان به تبع توجه شدید به اهداف حزبی، از این زاویه های مهم غافل مانده اند. ۴. تغییر وضعیت حمایت های مالی و لجستیکی خارجی ها که در گذشته یکی از مهمترین فاکتورهای پیوند دهنده حلقه های حزبی محسوب می شد، به این معنی که حمایت های خارجیها که در گذشته از چینل این احزاب - البته در مناطق خاص افغانستان - صورت می گرفت به تناسب تحولات متناوبی که در صحنه سیاسی افغانستان رخ داد، روز به

قوی در چوکات گروه های آرمان گرا قرار گرفتند و تردیدی در همکاری خود با آنها روا نداشتند. مردم در جهت هواداری و تقویت تشکلهای مورد نظر خود نه تنها از هر گونه فداکای دریغ نمی کردند، بلکه حزب را جزئی از زندگی خود محسوب کرده، آمالشان را در آینه آن جستجو می کردند. بدین ترتیب جنگ و صلح، سخن و رفتار و حتی زندگی و مرگ مردم پیرو تعلق های حزبی شکل می گرفت. اما این علائق که تبدیل به نوعی تعصب شده بود، چه در میان مجاهدین و چه در میان مهاجرین خارج از کشور، پس از باز شدن افق های جدیدی در فضای سیاسی افغانستان و به ویژه بعد از خروج نظامیان شوروی از افغانستان، تدریجاً سست شد. علاوه بر درک این مطلب از سوی هواداران حزبی که تعصبات افراطی نفع چندانی به حال آنها نرسانده و آرمانهای گمشده شان همچنان دست نیافتنی است، در کاستن علائق حزبی تأثیرات مهمی به جا گذاشت، چنان که امروزه اغلب حساسیتهای حزبی انگیزه منفعت خواهانه و فردی دارد تا آرمان طلبی های اجتماعی. به طور مشخص تر می توان عوامل ذیل را موجد چنین وضعیتی برشمرد: ۱. فاصله گرفتن عملکردها و شعارهای رهبران احزاب در زندگی فردی و برنامه های حزبی. این تحول به خصوص دلسرد شدن کسانی را به دنبال آورد که علی الرغم حضور فیزیکی دوامدار خود در چوکات فعالیتهای حزبی، در مراحل بعدی خود را از هر گونه

غربی قرار گرفتند. بنابراین احزاب مذکور در مقایسه با همتایان سنی مذهب خود که مقر رهبری شان در پاکستان بود، کمکهای مالی و تسلیحاتی اندکی را که فقط از سوی دولت ایران داده می شد به داخل افغانستان می بردند. در عین حال این گروهها شعارهایی با خود بردند که برای اکثریت شیعیان افغانستان که از حاکمیت ظالمانه رژیمهای گذشته رنج برده بودند، و به خصوص برای جوانانی که از وضع موجودشان ناراضی بودند، جذابیت فراوانی داشت. شعارهایی از قبیل اسلام انقلابی، عدالت، برابری و اخوت، چیزهایی که آنها احساس می کردند در گذشته کمتر داشته اند و اکنون فرصت مناسبی است که در جهت تحقق و غنی بخشیدن به آن تلاش کنند. بنابراین به زودی پایگاههایی در سرتاسر مناطق کوهستانی مرکزی افغانستان که از کنترل دولت خارج شده بود، ایجاد شد و تلاشهایی صورت گرفت که این شعارها در درجه اول در قرارگاه های یاد شده جنبه عملی پیدا کند. این مساعی به صورت طبیعی با واکنش منفی و خشونت آمیز سنت گرایان که امتیازات اجتماعی خود را در خطر می دیدند، روبه رو شد و درگیری های متناوبی را در طول سالیان بعد در پی داشت. با وجود این کشمکشهای بعضاً خونین - که خسارات مادی و انسانی جبران ناپذیری را به بار آورد - از آن جایی که تفاوت میان شعارها و عملکردهای سرکردگان گروه های نو تأسیس در سالهای اولیه زیاد نبود، اکثریت مردم با انگیزه





روز کاهش یافت و به موازات آن تدریجاً تشکلهای تک وجهی مدنی همچون خبریه ها، آموزشگاهها و مؤسسات فرهنگی، و بالاخره در یک سال اخیر، خود دولت افغانستان جایگزین احزاب در یک طرف این رشته ارتباطی گردیدند؛ و اثبات کردند که در موارد بسیاری نیز می توانند بهتر عمل کنند.

۵. دور شدن بدنه گروهها از مشارکت در سیاست گذارهای حزبی و گرایش روزافزون به سوی برنامه ریزیهای استبدادی فردی و جناحی در سطوح بالا. این فرایند به ایجاد ابهامات، سوؤظن ها و افزایش فاصله میان رده های بالا و هواداران و قشر میانی احزاب منجر گردید. ذکر این نکته خالی از فایده نیست که در این میان، سهم هواداران کمتر از رهبران احزاب نبوده است. اغلب هواداران و حتی اعضای احزاب اصولاً نمی دانسته اند چگونه مشارکت نمایند و لذا مشارکت آنها در تصمیم گیریها اکثرأبی معنی و بعضاً ناشیانه بوده است. این امر، در گرایش رهبران احزاب به سوی مستبدانه تر شدن تأثیر زیادی داشته است. تصور می کنم عوامل یاد شده در مجموع سبب ایجاد فاصله و بی اعتمادی میان هواداران و سردمداران احزاب شیعی و در نتیجه کاهش انگیزه ها در درون هر دو طرف گردیده است. این می تواند برای یک حزب، بیماری خطرناک و حتی مرگ آوری باشد.

اکنون در نتیجه پدید آمدن چنین شرایطی که لطمات شدیدی را به هواداران حزبی وارد کرده، روحیه یأس، جامعه گریزی و نوعی

بی احساسی اجتماعی بر اندیشه و احساس آنها مستولی شده است. این شرایط البته محاسنی هم برای آنها داشته است، از جمله این که چشمان این هواداران رنجیده را بر روی واقعتهای جدید و متفاوتی باز کرده و عقل گرایی را در زندگی آنها تقویت نموده است.

این هواداران حزبی سابق، اکنون به تجربه دریافته اند که صرف اتکا کردن به شعارهای زیبا و دوست داشتنی نمی تواند گره های مرموز مشقات زندگی را باز کند. آنها همچنین آموخته اند که سعادت در انتهای یک جاده مستقیم قرار ندارد که بتوان با تمسک به ایده های کلی به سرعت به سوی آن شتافت، بلکه راه رسیدن به خوشبختیها آن قدر پریچ و خم است که باید هر گام آن را با تردید و احتیاط برداشت و طبعاً فرار گرفتن در یک حرکت سریع جمعی ممکن است به نتایج مصیبت باری بینجامد.

احساس درد مزمن بی اعتمادی و کم رنگ شدن انگیزه ها از یک نظر برای رهبران احزاب نیز تحول نویدبخشی را به بار آورده است. آنها مدتی است که شعارهای ابهام آمیز خود را کمتر کرده اند و در مقابل کوشش می کنند شفاف تر و واقعی تر با مردم حرف بزنند. به نظر می رسد آنان تا حدودی پی برده اند که دیگر طرح شعارهای مبهم و آرمانی، عده کمی را دچار وسوسه می کند و اکثریت مردم بر اساس چگونگی و نتایج عملکردهایشان به قضاوت می پردازند. این همچنین رهبران را به تکاپو واداشته است که مطابق مقتضیات زمانه تحولاتی در برنامه های خود روی دست گیرند. اما این محاسن اندک در برابر آن همه مصایب بزرگ، چندان وزنی ندارد، لذا وضعیتی به وجود آمده که از احزاب شیعی فقط نامی باقی مانده است. به تعبیر دیگر، رهبران در رأس هر می قرار گرفته اند که قاعده آن شدیداً متزلزل شده است. این دقیقاً همان چیزی است که احزاب مذکور را رنج می دهد، گرچه تلاشهای بیمارگونه ای می شود که آثار این رنج از برابر انتظار عمومی پوشیده بماند.

از سوی دیگر تحولاتی که در حال انجام می باشد، در حدی نیست که محوریت ساختار و برنامه های احزاب را هدف گرفته باشد. هنوز دبستگی اصلی رهبران را امور نظامی تشکیل می دهد و از برنامه های مشخص سیاسی بر محور کسب آرای عمومی خبر چندانی نیست.

نمی توان منکر شد که وضعیت فعلی افغانستان در کندی تحولات حزبی تأثیر زیادی دارد و در کوتاه مدت نباید تحول بنیادی را انتظار داشت، اما در میان مدت، تداوم وضع فعلی احزاب ممکن است بحران را تعمیق کند و احزاب مذکور نتوانند از مهمترین مرحله ای که همان بحران اعتماد و مشروعیت است، به سلامتی عبور کنند.

فکر می کنم در این راستا - یعنی در کسب مشروعیت و بازیابی و تولید انگیزه های حزبی - چند چیز لازم است. یکی شفاف سازی رفتارها و سیاستهای رهبران در تعامل با هواداران حزبی شان و در مجموع کل جامعه است و دیگری، تغییر ساختارهای حزبی از طریق مشارکت پذیری، قانونمندی، واقعیت نگری و ملی نگری. اینها معمولاً از رأس هرم حزبی آغاز می گردد و در قاعده تداوم پیدا می کند. با طی این مسیر که نیاز به شکیبایی، خویشن داری و همه جانبه نگری رهبران در درجه اول و هواداران در درجه دوم دارد، می شود به اعتماد میان رهبران و هواداران حزبی امید بیشتری بست. در غیر آن، احتمال پدید آمدن احزاب جدید و گرد آمدن مردم پیرامون آنها قدرت می گیرد و این، ممکن است زوال احزاب فعلی را از صحنه قدرت و حیات سیاسی جامعه در پی داشته باشد، زوالی که مسلماً نام نیکویی برای رهبران آن به دنبال ندارد.

نباید فراموش کرد که رهبران فعلی احزاب در صورتی که با استفاده از روشهای قانونمند و شفاف هم بتوانند به ریاستشان بر حزب تداوم بدهند، برای جلب و بازسازی اعتماد به تلاش مضاعفی نیاز دارند؛ زیرا آنان به دلیل کیفیت عملکردهای گذشته شان عامه هواداران حزبی را تا حد زیادی نسبت به خود بدبین کرده اند. لذا اگر توان تحمل دشواریهای این راه را در خود نمی بینند، می توانند با استعفاهای داوطلبانه از رهبری و سپردن نقش های کلیدی به افراد با انرژی و خوشنام، حداقل به جبران خطاهای گذشته و مهمتر از آن به پایه گذاری روشی نوین در میان احزاب افغان اقدام کنند، روشی که کهنه کاران، داوطلبانه، جایشان را به جوانترها می سپارند؛ روشی که در دنیا رایج است و کمترین ضرر و بیشترین مفاد را در مسیر انتقال قدرت حزبی دارد.

